

# «کلمات علیّه» مکتبی شیرازی

بقلم آقای رشید یاسمی

- ۱ -

مطالعه در ادبیات ایران درست مثل زندگانی در ایران است  
بر از ناکامی و پر از لذت! شخصی که در دریای ادبیات ایران غوص  
میکند هزار بار دست خالی بالا میآید یا غنیمت بی قیمت بچنگ میآورد  
و یکبار اتفاقاً به لؤلؤئی میرسد. هزار دفعه ناکامی و یکدفعه کامیابی.  
برای همین کمبایی و احتمال زحمت و خطر است که جواهر ادبی ایران  
امروز گرانبها ترین جواهر بشمار میروند.

\*\*\*

چند ماه قبل که در احوال و آثار مکتبی شیرازی مطالعه  
میکردم باقتضای تذکره نویسان معتقد شدم که جز لیلی مجنون معروف آری  
از آن گوینده لطیف و فصیح در دست نیست. روزی بر حسب اتفاق  
یکی از بزرگان شعرای معاصر کتابی بمن داد که معلوم شد از مکتبی است  
و من با اجازه ایشان حریصانه بمطالعه آن پرداختم و نکاتی یاد داشت  
کردم که در سطور ذیل ثبت میشود. این نسخه در سال (۱۰۳۶)  
تقریباً یکقرن بعد از مکتبی تحریر شده است. در مقدمه لیلی مجنون که  
در سال ۸۹۵ سروده شده است مکتبی آرزوی خود را چنین اظهار میدارد:

خواهم بکف تپی کنم بر  
بالای هزار خسه جایش  
دیباچه خسه نظامی  
مقصود ستایش نظامی است

این طرفه که پنج کنج ازدر  
کاین خسه کنم در انتهایش  
نظم بود از بی تمامی  
درگفتن خسه ام که نامی است

ولی معلوم نیست با تمام این خسه توفیق یافته باشد بعضی از صاحبان

تذکره معتقدند که هرگز آنها را منظوم نکرده است لیلی مجنون تنها اثری بود که او را معرفی مینمود و اگر از جنبه تقلید و اقتباس از نظامی و امیر خسرو مورد انتقاد است اشعار این مثنوی از لحاظ ادبی محض بسیار لطیف و رقیق و هیجان انگیزند و هرچند مضمون آن که اقتباس کامل است قدر کتاب را پست میکنند ولی روهم رفته اگر از تقلیدی که کرده است صرف نظر نمائیم این کتاب مکتبی را همدوش فضحای درجه اول قرن نهم قرار میدهد افسوس که این رونویسی که از نظامی کرده است قدر او را چنانکه سزاوار است ظاهر نمیسازد. (۱)

\*\*\*

اما کتاب جدیدی که از او بدست آمده چیز تازه است در این مثنوی مختصر معانی اخلاقی و فلسفی در نازکترین لباسهای ادبی پیچیده شده اند.

این مثنوی که تقریباً دارای ۱۲۰۰ بیت است و چند جا افتاده دارد ترجمه و تفسیر کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است باین طریق که بعد از ذکر عبارتی از حضرت چهار الی شش شعر در ترجمه آن ساخته و بعد به تمثیل میپردازد و حکایتی بمناسبت آن عبارت و برای اثبات آن قول شریف ذکر میکند. تمام کتاب باین ترتیب است البته در اینجا هم اصل از دیگری است و مکتبی مترجمی بیش نیست ولی انصافاً خوبی ترجمه و تناسب تمائیل و مخصوصاً لطافتی که در اشعار اخلاقی بکار برده است این کتاب را مثل تصنیف مستغلی جلوه میدهد.

قرن نهم که جامی و امیر علی شیرنوائی و هانفی و فتاحی و غیره آرا روشن ساخته اند قرنی است که مثنوی سازی شیوع یافته و مخصوصاً بواسطه جامی مثنویات اخلاقی و فلسفی رواج کامل گرفته است. مکتبی

(۱) درمناقبه لیلی مجنون نظامی و مکتبی شرحی جداگانه تحریر شده است

تکرار آن در اینجا لزومی ندارد

در لیلی مجنون که مخصوص توصیف حالات عشق و شرح مناظر طبیعت است خود را از جمیع مثنوی سازان اخلاقی برکنار داشته بود امروز این کتاب او را در آن زمینه نیز از استادان بزرگ بشمار در می‌آورد. مکتبی بنا بر قول صاحب مجمع الفصحاء از مکتب داران شیراز است از زندگانی او چیز درستی معلوم نیست لیلی مجنون را بنام قاسم ابن منصور برناک در سال ۸۹۵ ساخته است. از زندگانی امیر قاسم و پدرش امیر منصور نیز چیزی بدست نمی‌آید همینقدر در فارسنامه مذکور است امیر منصور بیک برناک در سال ۸۸۳ از طرف یعقوب پسر حسن بیک، ترکان حکومت فارس یافته است.

و در حبیب السیر مسطور است که منصور بیک برناک والی فارس از طرف یعقوب بیک مامور شد که سلطانی برادرش اسمعیل صفوی را در قلعه استخر محبوس سازد اما راجع به پسرش قاسم بیک که ممدوح مکتبی است در حبیب السیر چنین دیده میشود که در اواسط سال ۹۰۳ با اتفاق ایبه سلطان قاجار در حوالی اصفهان سلطان احمد آق قویونلو را بقتل رسانید  
در آخر لیلی مجنون اشعاری هست که دلالت دارد بر اینکه مکتبی

سفری به هندوستان کرده است.

آن دم که ز هند باز گشتم بر لجه بجزر می گذشتم

آخر چو بساحل اوفنادم تال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بر عرب قدم نهادم

در این کتاب نیز ابیاتی دیده میشود که مسافرت او را به هند تأیید مینماید  
میشدم از قضا بجنکل هند بود با ما شکم پرستی رند

بعد از مراجعت از هند و بر عربستان بوطن خود وسعدی آمده ولیلی  
مجنون را در آنجا ساخته است

این کنج کهر که گشت پیدا از خطه فارس شد هویدا

ظاهراً از آنجا بخراسان آمده و بخدمت یکی از هزاران امیری که در این عهد پر آشوب کوس استقلال میکوفتند رسیده است اول قرن دهم که

مصادف با طلوع شاه اسمعیل میشود زعمانی است که در هرگوشه از ایران امیری و خانی مستقل شده و خود را پادشاه میخواند. شخصی که مکتبی این کتاب را بخواهدش او تصنیف کرده است ملک علی نام داشته و پسرش بشمس الملله خراسان خان موسوم بوده است

بخراسان ملک علی که فلک	ساخت حکمش روان بملک و ملک
او بجان چاکر علی ولی	بسته با شاه بیعت ازلی
سال ها در ولایت کافر	بوده خیر کشای چون حیدر
کشت باعث بنظم این کلمات	که خدا داردش مصون ز آفات

و در حق پسرش گوید :

شمس ملت مه سپهر مکان آفتاب جهان خراسان خان  
از ملک علی و پسرش هیچ بدست نیامد مگر روزی اتفاق بکشف  
حال آنها مساعدت نماید .

مکتبی شیعه اثنی عشری بوده و در مقدمه لیلی مجنون پس از نعت نبی (ص)  
بنظم اسامی مبارکه ائمه هدی پرداخته است بعلاوه معلوم میشود که در  
طریقه ای از طریق فقر سالک بوده و پیرش جلال الدین نام داشته است .

آن به که سخن ز پیر گویم	ز آن قطب ملک سر بر گویم
دانای جهان سپهر تمکین	یعنی که جلال دولت و دین
باغ سخن که آبرو یافت	از تربیت تو رنگ و بو یافت

سفر هندوستان در فکر او نقوش نابقی گذارد و از این سفر که  
معلوم نیست بچه نیت کرده است قصص و حکایاتی با خود ارمغان آورده و  
از حکم و اخلاقیات هندی در ذهن خود آثاری جای داده است .

قریب ده تمثیل از این کتاب راجع به هند و چین است از جمله قصه  
بودا که عیناً خلاصه و منظوم کرده ملخص آن روایت مقدس از روی  
اسناد جدید هندوستان بقرار ذیل است .

پادشاهی ( ۱ ) از نژاد ساکیاس ( ۲ ) پسر کوچک خود ( ۳ )

( ۱ ) موسوم به سودهودانا Çouddhodana

( ۲ ) Çakyas

( ۳ ) موسوم Siddhârtha

را از ملاقات چیزهای زشت و ضعیف باز میداشت و فرمان داده بود که خبر مرگ و پیری با این طفل باز نگویند. اتفاقاً روزی جنازه ای دید از راننده عرابه خویش پرسید این چیست گفت شخصی است مرده و صف مرده بودن پرسید یکایک باز گفت. شاهزاده سؤال کرد این حالتی است که برای این یکنفر دست داده با همه را در پیش است جواب داد هیچکس را از آن گریزی نیست. شاهزاده بر خود لرزید و نالید و گفت:

«به بینید سر نوشت آفریدگان را بکجا میکشاند! معذک مردم از هر بیمی فارغند و بهزار قسم مشغولیت و بازی سرگرم! آه - من دارم معتقد میشوم که روح انسان سخت وصلب شده است! مرگ درکین است و او خرم و مسرور در راه های دنیا تفرج میکند! عرابه را باز گردان. هنوز وقت رفتن بگلزار نشده است. انسان عاقل انسانی که بر مرگ واقف است در چنین ساعت بر اضطرابی مسرور و فارغ البال میباند؟»

باقی حکایت چنین است که پسر از قصر سلطنتی فرار کرد و در جنگلی عزت گزید و بمقامات عالیه روحانی رسید و بودای عصر گشت. روایت مفصل و لرزاننده است. مکتبی در هند آن روایت مقدس راشنیده و بمناسبت این کلام حضرت امیر «ذکر الموت جلاء القلوب» گوید:

هرکه نسیان مرگ کرد شعار	کیرد آئینه دلش زنگار
کرنه یاد اجل برد آن زنک	کرد آئینه دلش چون سنک (۱)
بود شهزاده بخرطه چین	برورش یافته بزیر زمین
نه خبر از سپهر خرگامی	نه ز احوال مرکش آگاهی
شاه در راه دید کورستان	سنکلاخی میان شورستان
کورکن تازه کننده بود مفاک	تاکنند مرده نوی در خاک
شاه گفت آن جنازه بنهادند	کفن از روی مرده نکشادند
دید همسال و همرخ و همقد	آدمی زاده بصورت خود
گفت چون بازگشت بوده بخاک	من چرا آدمم برون ز مفاک

(۱) این جمله بودا ملاحظه شود که گوید آه! من دارم معتقد میشوم که

روح انسان سخت وصلب شده است.